

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راجع به معنای حَجَّةُ الْإِسْلَام و وجوبِ مَرَّةً وَاحِدَةً  
دیروز عرض شد که: حَجَّةُ الْإِسْلَام یک مرتبه واجب  
است و اعاده نمی‌شود، گرچه ممکن است به عِلَلِی  
حج برای سنوات بعد واجب باشد؛ بنذرِ او شِبْهَهُ أَوْ  
مَصْلِحَةٍ وَلَكِنْ أَنْ وَجُوبِ حَجِّ، وَجُوبِ حَجَّةِ الْإِسْلَام  
نیست. وَجُوبِ حَجَّةِ الْإِسْلَام همان مَرَّةً وَاحِدَةً است،  
الی آخر العُمَر.

منتهی آن حَجَّةُ الْإِسْلَام در ظرف تکلیف خاص  
خودش واجب می‌شود، یعنی اگر فرض کنید یک  
شخصی - دیروز بحث عبد و أمه و این‌ها را کردیم -  
در حال عبودیت أَحَجَّ بِهِ مَوْلَاهُ، این شخص يُعَدُّ  
حَجَّةُ الْإِسْلَام و اگر تا آخر عمر این ادامه پیدا کند،  
این حَجَّةُ الْإِسْلَام صدق می‌کند، یعنی اگر به عبد  
بگویند شما حَجَّةُ الْإِسْلَام را انجام دادی؟ می‌گوید بله  
انجام دادم. انجام داده رَقَّ است در حال رَقِیت است  
می‌گوید حَجَّةُ الْإِسْلَام را انجام دادم.

دلیل برای مسأله این است که اگر مولا در

سنوات بعد ذهاب حج را به اختیار عبد بگذارد و افرادی این را ببرند، یعنی مال در اختیارش بگذارد یا این که اجازه بدهد مثلاً افرادی این عبدش را به حج ببرند عبد می تواند قبول نکند، چرا؟ چون حَجَّةُ الْاِسْلَام انجام داده با این که این در اختیارش است، مولا مال در اختیارش گذاشته، زاد و راحله در اختیارش می گذارد، خود مولا بذل می کند، بذل زاد و راحله می کند یا این که دوستان مولا با اذن مولا این را می خواهند به حج ببرند، عبد می تواند بگوید که من حَجَّةُ الْاِسْلَام را انجام دادم دیگر نمی روم، می تواند. درست؟ این دلیل بر این است که قد قضی حَجَّةُ الْاِسْلَام، ولی خب این مرةً واحدةً این مرةً واحدةً یعنی همین، یعنی مرةً واحدةً مادامی که عبد، عبد است. و در تحت رقیّت است این مرةً واحدةً به مرةً ثانیه متبدل نخواهد شد.

حالا اگر عبد آمد و معتق شد، آمد حُرُّ شد خب تبدل موضوع است، باز مرةً واحدةً حَجَّةُ الْاِسْلَام واجب است. نه بیشتر یعنی حالا اِمّا در عرفات این عتق برای او حاصل بشود مثل این که در روایت امام صادق بود که آن حَجَّةُ الْاِسْلَامش به حساب می آید یعنی آن حَجَّةُ الْاِسْلَام عبودیّت بر می گردد به

حَجَّةُ الْإِسْلَامِ حَرِيَّتْ؛ از آن حالت عبودیت بواسطه انقلاب موضوع بر می گردد به حریت، هیچ اشکالی هم پیش نمی آید یا این که خودش بعداً مستطیع بشود یک حَجَّةُ الْإِسْلَامِ هم بر او واجب می شود. پس در واقع در این صورت این نقض و جوب حَجَّةُ الْإِسْلَامِ مرهً واحده نشد، حَجَّةُ الْإِسْلَامِ مرهً واحده به وضعیت خودش باقی ماند منتهی موضوع در این جا تبدل پیدا کرده است.

موضوع عبد و رقیّت یک حَجَّةُ الْإِسْلَامِ دارد، و موضوع حریت یک حَجَّةُ الْإِسْلَامِ دارد. با هم فرق می کند.

نظیر این مسأله در مورد کسی است که او را به حج ببرند در آن جا هم مطلب به همین کیفیت است. البته دو تا یکی او را به حج ببرند حالا اونی که او را به حج ببرند آن را الآن روایتش را عرض می کنیم: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ أَيَجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْهُ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ أَمْ هِيَ نَاقِصَةٌ قَالَ بَلْ هِيَ حَجَّةٌ تَامَةٌ» این کفایت از حَجَّةُ الْإِسْلَامِ می کند، حج

تامة است. این جوابی که حضرت دادند به این شخص که فرمودند: به عنوان حَجَّة تامة و فرمودند حَجَّة الاسلام. این یک وقت شبهه نشود بر این که منظور در این جا حَجَّة الاسلام نیست؟ چرا؟ چون جواب مطابق با سؤال است، سؤال از تمامیت و نقصان نکرده، چون در مرتبه ناقص و تام، فاسدی بین آن دو نیست. ناقص به معنای باطل نیست که حج باطل باشد، یا یک جزئش ناقص باشد و باید تدارک کرد. مثل این که کسی روز دوازدهم سنگ نروده، رمی نکرده این باید رمی کند و بعد از مکه باید بیاید رمی کند و برود. یا این که یک شخصی نماز طواف نخوانده و باید بیاید نماز بخواند، و امثال این. این نقصان حج در این جا اخلال به حج نیست بلکه نقصان حج منظور عدم از برائت ذمه است. یعنی ذمه بری شده یا نه؟ حج تام یعنی حَجی که مورد قبول است حج پذیرفته شده. خب این شخص سؤال می کند آیا این حج او حَجَّة الاسلام است حضرت می فرمایند که: بله، این حج او حج تمام است. یعنی حَجَّة الاسلام حساب می شود.

آن وقت استفاده‌ای از این روایت می کنیم این است که اگر سال بعد باز بعضی از اخوان بخواهند او

را به حج ببرند، این دیگر می تواند قبول نکند. چرا؟ چون حج تام خودش را انجام داده و طبق این روایت حجّش تمام است. بعد از حجّ تام که همان حَجَّةُ الْإِسْلَام است خب دیگر حجی واجب نیست، یا این که اجیرش کند برای مکه می تواند قبول نکند، حَمَلَهُ دَارَ بَاشَد و کاروان ببرد، می تواند قبول نکند. چون حج را بصورت تام در این جا انجام داده است.

این روایت، روایتی است که بر این مسأله دلالت دارد. یا روایت دیگر که باز سندش فرق می کند، که «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَقِيرٌ» است «فَحَجَّ بِهِ أَنَسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ» این روایت یک قدری صریح تر است «أَقْضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» این دیگر صریح است؛ نَعَمْ به همان حَجَّةُ الْإِسْلَام می خورد این جا دیگر تامه نیست، حضرت صریح می فرمایند چیزی اضافه نمی کنند، این روایت هم دلالت می کند این حجّی را که انجام داده تمام است.

شیخ فقط این دو روایت را ذکر کردند، من ندیدم، حالا خودتان بروید نگاه کنید ببینید نظیر این

---

۱۱- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱.

دو روایت هست یا نه؟ البته هر کجا هست صحیح و مُسند و موثّق است. در این جا مطلبی که در این روایت حضرت است می فرماید: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» این مثل آن رقیّت می شود چون موضوع در این جا تفاوت کرده، آن موضوع در حال فقر بود این در حال غنا است آن در حالت عُسر بود این در حالت یُسر است، یک شخصی خودش عُسر را انتخاب می کند. آن اشکال ندارد، ولی یک شخصی مُعسر است کسی که اعسار دارد در اعسار است، آن یک تکلیف دیگری دارد. با آن فردی که او این جنبه را ندارد آن را عرض کردم، حالا هم توضیح می دهم، لذا امام علیه السّلام می فرماید: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» واجب است که حج را انجام بدهد «قُلْتُ هَلْ تَكُونُ حَجَّتُهُ تِلْكَ تَامَّةً أَوْ نَاقِصَةً إِذَا لَمْ يَكُنْ حَجٌّ مِنْ مَالِهِ قَالَ نَعَمْ قُضِيَ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ تَكُونُ تَامَّةً»<sup>۱</sup>. حَجَّةُ الْإِسْلَامِ را انجام داده و تامه است «وَ لَيْسَتْ بِنَاقِصَةٍ وَ إِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ»<sup>۲</sup>. اگر این به یُسر رسید واجب است که؛ فلیحج، دوباره حجش را انجام بدهد.

۱ - همان.

۲ - همان.

نظیر این که دوباره باید انجام بدهد روایاتی است که مربوط به اعاده است روایت از کافی است؛ «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحَبَّهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ» این حجتش حساب می آید «فَإِنْ أُيْسِرَ بَعْدُ كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ» بر او واجب است باز این حج را انجام بدهد، این هم یک روایت.

پس از این جا استفاده می شود که مرتبه عسر با مرتبه یُسْر از نقطه نظر تعلق تکلیف دو تاست، یک شخصی در عسر است و افراد او را به حج می برند می گویند با ماشین خودمان داریم می رویم تو هم بیا برویم. خودش در عسر است و نمی تواند پیاده هم برود، قدرت ندارد، زاد ندارد، راحله ندارد، هیچی ندارد. همین فقط یک دست پیراهن و شلوار دارد، چه خوبه آدم این طوری باشد ها. دیگر بی خیال.

گفت عاقل مشو تا غم دیوانگان خوری دیوانه شو تا غم تو عاقلان خورند<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> شعر از شجاع کاشی

آن‌هایی که عاقلند هی تو سرشان می‌زنند، آن‌ها که دیوانه‌اند راه می‌روند هرهر می‌خندند می‌گویند شما بزنید تو سرتان، عوض ما هم بزنید.

یا به قول اینکه می‌گفت:

هیچی ندارد می‌گوید آقا بیا سوار شو برویم، این در حال عسر است. این یک موضوع است. او را می‌برند، الآن برای او این مسأله حاصل شده و او را می‌برند آیا واجب است قبول بکند، یا می‌تواند قبول نکند؟ بر او واجب است که قبول کند. چرا؟ چون می‌گویند بیا برویم نمی‌تواند بگوید نه، نمی‌آیم.

أَحْبَهُ رَجُلٌ إِنْ أَرَادَ حَجَّ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ. یعنی بگوید بفرمائید؛ دارند می‌برندش، نمی‌تواند بگوید نه من این کار را نمی‌کنم و نمی‌آیم. این حَجَّش حَبَّةُ الْإِسْلَامِ است. هیچ تفاوتی با سایر حج‌ها ندارد، ولی حَجِّی است که در حال عسر انجام شده است، خدا می‌خواهد بنده‌اش وقتی که حج انجام می‌دهد در حال یُسْر باشد، با اختیار باشد، با اراده خودش باشد و استقلال داشته باشد، در حرکت و در مسیر نه اینکه ببرندش، اینکه الآن به این صورت انجام داده این تعلق تکلیف به زمان عُسْر و



حَجَّةُ الْإِسْلَامِ اسْت.

و لذا اگر در سالهای بعد هم بخواهند به این کیفیت او را ببرند می تواند نپذیرد، و قبول نکند بگوید من حَجَّةُ الْإِسْلَامِ را انجام داده‌ام، ولی اگر همین شخص به یُسْر رسید، تبدل موضوع می شود، لذا حضرت می فرماید فعليه أن يحج.

حالا با توجه به این قضیه فتوای مرحوم شیخ که می فرماید این روایت دلالت بر استحباب میکند، از کجاست؟ از کجا مرحوم شیخ می فرماید که این مستحب است؟ قوله عليه السلام و ان أيسرَ فليحجْ محمولٌ على سبيل الاستحباب يدلُّ على ذلك الخبرُ الأول. خبر اول دلالت می کند؟! این که هیچ دلالت بر این مسأله نداشت. چون روایت در آن استحباب نبود، بلکه در روایت صراحت یا ظهور در وجوب بود؛ و قوله عليه السلام في هذا الخبر إذاً قد قضى حَجَّةُ الْإِسْلَامِ، ایشان همان اشتباه برایشان پیدا شده اینکه در این خبر دارد و قد قضى حجة الاسلام و تكونُ تامة و ليست بناقصة يدلُّ على ما ذكرنا؛ دلالت می کند بر این که دیگر حج بر او واجب نیست، مرحوم شیخ دلالتش این است که؛ مگر حضرت نگفتند قضی حَجَّةُ الْإِسْلَامِ و ليست بناقصة و تكونُ

تامة. ما بعد از اتمام حج، چیزِ دیگر نداریم،  
حَجَّةُ الْاِسْلَام هم انجام داده بود، و جوب هم انجام  
داده خب بعدش چیست؟ بعدش ناقصه، پس این  
فلیحج استحباب می شود.

در حالتی که ما می گوئیم، نه! چرا شما فلیحج را  
استحباب می گیرید؟ بیا حَجَّةُ الْاِسْلَام را تفسیر کن،  
امام علیه السَّلَام که می فرماید فلیحج از کجا شما  
این یحج را حمل بر استحباب می کنید؟ مگر یحج -  
حالا نمی گوئیم صراحت دارد- مگر ظهور در  
وجوب ندارد؟ چه اشکال دارد یک نفر حج تمام  
انجام بدهد و بر او واجب باشد یک حج دیگر انجام  
بدهد؟ اگر یک حج تمام انجام بدهد آیا به نذر و شبه  
نذر و امثال ذلک در سنوات مقبله آیا حج برایش  
واجب نمی شود؟! چون حج واجب انجام داده؟! بله  
واجب می شود.

ما می گوئیم همان علت وجوب حج در آن موقع  
الآن بصورت دیگر که یُسْر است برای او حاصل  
شده است. خب چرا حَجَّةُ الْاِسْلَام را دوباره انجام  
ندهد؟ اینها می گویند ما یک حَجَّةُ الْاِسْلَام بیشتر  
نداریم، خب ما هم می گوئیم یکی بیشتر نداریم،  
حَجَّةُ الْاِسْلَام در یُسْر یک حَجَّةُ الْاِسْلَام است. لذا اگر

شخص در حال یُسْر حَجَّةَ الْاِسْلَام انجام بدهد تا آخر عمر دیگر واجب نیست، ما هم همین را می‌گوییم، چرا ما بیائیم روایت را تحریف کنیم آیا برگرداندن ظهور فلیحج یا فعلیه اَنْ یحج یا یَجِبُ علیه واجبٌ که در مورد عبد بود، آیا این تحریف روایت نیست؟! یعنی ظهور یحج را ما بدون قرینه و بدون دلیل حمل بر استحباب بکنیم خب به چه دلیلی؟ جناب شیخ در این جا چه قرینه‌ایی ارائه می‌کنند؟! تا ما هم بفهمیم، خب ما نفهمیدیم فکر می‌کنیم می‌فهمیم، لذا مرحوم شیخ می‌فرمایند که: «يَدُلُّ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ وَ مَا أَتَّبَعَ مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اِنْ اَيَسَرَ فَلَیْحُجَّ الْمُرَادُ بِهِ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْاِسْتِحْبَابِ لِاِنَّهُ اِذَا قَضَى حَجَّةَ الْاِسْلَامِ فَلَيْسَ بَعْدَ ذَلِكَ اِلَّا النَّدْبُ وَ الْاِسْتِحْبَابُ» هذا اول الکلام، این نکته‌ای است که تا بحال فقها از این مسأله - این یکی از موارد است - غافل بودند.

«وَ الْمَعْسِرُ اِذَا حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ فَقَدْ اَجْزَاهُ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْاِسْلَامِ مَا لَمْ يُوسِرْ فَاِذَا اَيَسَرَ وَجَبَ عَلَيْهِ الْحَجُّ»  
 نظیر این مسأله، مسأله‌ای است که شخص معسر نیابتاً برای غیر خودش حج انجام دهد. اگر در یسر باشد نمی‌تواند از غیر انجام دهد، تا حج بر ذمه کسی هست نیابت باطل است و نمی‌تواند انجام دهد.

کسی می تواند نیابت انجام بدهد که یا حَجَّةَ الْاِسْلَام را انجام داده، یا این که در عسر است و هنوز تعلق تکلیف حج به او ثابت نشده است. پس وقتی که این شخص حج از غیر انجام می دهد معنایش این است که تکلیف هنوز نیامده چون هنوز حج انجام نداده مُوسِر نیست، یعنی در یسر نیست.

روایت می فرماید؛ که این هم مثل همان است.

لذا ما دوتا را در یک قسم آوردیم «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام عَنْ رَجُلٍ حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْاِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» خیلی عجیب است، یعنی شخص رفته نیابتاً انجام داده حضرت می فرماید این حَجَّةَ الْاِسْلَام خودش حساب می شود. خب این دیگر خیلی عجیب است! حج را اصلاً برای خودش انجام نداده! این را داشته باشید آن وقت که ما می رسیم به این مسأله که شخص در یک ماه دو تا عمره نمی تواند انجام بدهد ولو این که نیابتاً باشد، آن جا که رسیدیم آن وقت معنایش روشن می شود؛ که شخص در واقع خودش دارد این حج را انجام می دهد، گر چه نیابتاً از طرف یکی دیگر انجام بدهد. ولی حاجّ معتمر اوست لذا اگر فرض بکنید که آن شخص حج را دارد از طرف دیگری انجام

می‌دهد، و حجّ هم مستحب است، یعنی شخص خودش حج را انجام داده است؛ زاد و راحله به یک نفر می‌دهد می‌گوید برو از طرف من یک حج انجام بده این می‌شود نیابت، حالا در موقع حج باید حلق کند یا نه؟ این که دارد از طرف او انجام می‌دهد، او هم که حجّش مستحب است، این باید حلق کند از چه؟ - پس ببینید چقدر مطالب از این روایت داریم بیرون می‌آوریم - با این که آن کسی که دارد انجام می‌دهد بر او حج واجب نیست، یعنی فرض کنید که یک نفر ده بار مکه رفته، امسال نمی‌تواند برود، پول می‌دهد می‌گوید آقا از طرف من برو مکه خب این حجّش مستحب می‌شود دیگر، ولی این شخص چون حج اولش است این باید آنجا حلق کند مثل یک حاجی، چرا؟ چون این حَجَّةُ الْإِسْلَامِ حساب می‌شود، وقتی که حَجَّةُ الْإِسْلَامِ حساب می‌شود بایستی که سایر آداب و شرایط حَجَّةُ الْإِسْلَامِ را انجام بدهد «يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ» یعنی این را به پایش می‌نویسند، اگر تا آخر عمر در حال اعسار بود این کفایت می‌کند. در حال اعسار بودها! در حال یسر نه. بعد می‌فرماید: «قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَجَّةُ الْجَمَالِ تَامَةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ قَالَ تَامَةٌ قُلْتُ حَجَّةُ الْأَجِيرِ تَامَةٌ

أَوْ نَاقِصَهُ قَالَ تَامَهُ»<sup>۱</sup> حضرت می فرماید: تامة. همه این‌ها تامة هستند، همه این‌ها حجتان تمام است و همه این‌ها حجة الاسلام است.

حالا وجوبش نسبت به یسر «عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ حَجَّ عَنْ إِنْسَانٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَتَّى يَرْزُقَهُ اللَّهُ مَا يَحُجُّ بِهِ وَ يَجِبَ عَلَيْهِ الْحَجُّ»<sup>۲</sup> حج برایش واجب است، این‌جا می بینیم مرحوم شیخ می فرمایند: در این‌جا دلالت بر وجوب می کند، خب چطور دلالت بر وجوب می کند؟ این‌که با آن فرق نکرد! مگر این حجة الاسلام را جناب شیخ بالا فرمودند دلالت بر استحباب می کند؟! چطور شد بآنک تجر بانی لا تجر؟ تجر می دانید معنایش یعنی چه؟ چطور آن روایتی که پشت این صفحه راجع به حجة الاسلام است می فرماید که؛ ما یک حجة الاسلام بیشتر نداریم، پس بقیه‌اش استحباب می شود.

آنجا دلالت بر استحباب می کند، اما روایت معاویه بن عمار را که می گوید: «يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» این را حمل بر وجوب

۱ - همان.

۲ - وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۵.

می کنید؟! چون می گوید که: وَ الَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ  
يَجِبُ، اصلاً خودتان هم می فهمید چه دارید  
می گوئید؟! آنکه دلالت بر وجوب می کند این است!  
چطور شما صفحه قبل گفتید دلالت بر استحباب  
می کند؟! شما که گفتید یک حَجَّةُ الْاِسْلَام بیشتر  
نداریم، حجی را که شخص در حال اعسار انجام  
می دهد. مگر طبق این روایت حَجَّةُ الْاِسْلَام نیست؟!  
پس چرا می گوئید در حالت یسر باید حَجَّةُ الْاِسْلَام  
را دوباره بیاورد؟! این دو فتوی از کجا در آمده؟!  
آن وقت شما دیگر بدانید این که ما خیلی به نظرات  
آقایان توجه نداریم برای چیست؟! «حَتَّى يَرْزُقَهُ اللَّهُ»  
خب این بندگان خدا هم تقصیر نداشتند هر کسی  
یک سعه ای دارد.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ مرتضی حائری را،  
ما یک وقت خدمت ایشان بودیم؛ با مرحوم آقا آمده  
بودیم قم و رفته بودیم منزل ایشان، مرحوم آشیخ  
مرتضی خیلی دقیق بود، مثلاً یک روایت را که ایشان  
می آمد بررسی می کرد، هی اینورش می کرد، هی  
آنورش می کرد، و چیزهای مختلفی از آن استنتاج  
می کرد، واقعاً ما از ایشان از این نظر خیلی استفاده  
کردیم، من عمده استفاده فقهی ام را از ایشان کردم،

و حدود شش سال بود که ما درس آشیخ می رفتیم و ایشان یک مطلبی فرمودند: که آقا من نمی دانم این فضل خداست بر من، ما سواد نداریم و پدر ما، ما را به مکتبی فرستاد که من نمی دانم در این بحث‌ها و مطالعات که می کنم، وقتی نگاه می کنم می بینم از شیخ طوسی فکر من جلوتر می رود، و صائب تر است و عمیق تر است.

بنده خدا در مقام اثبات مسائل و ابراز نبود، حالش را داشت می گفت، وضعیت حالش را می خواست بگوید.

این را می خواهم برایتان عرض کنم که ما فقط نسبت به چهارده نفر باید خط قرمز داشته باشیم، بقیه افراد هر که می خواهد باشد، البته حالا اولیاء خاص که آن‌ها جای خودشان هستند، بقیه هر که می خواهند باشند، به هر درجه‌ایی می خواهند باشند از مقام علمی و فقهی و امثال ذلک، ما در این‌ها خلاصه نباید متوقف بشویم و در عین حال نباید بی احترامی کنیم.

توقف در این‌ها بزرگترین سم مهلک برای یک



طلبه است، که طلبه بخواهد فکر خودش و ذهنیت خودش را متوقف و ثابت نگه دارد در کلمات اعلام و در بیانات اعلام. و این مسأله را خیلی باید ما مد نظر قرار بدهیم.

شما ببینید در یک صفحه در کلام مرحوم شیخ تناقض است در همین جا دیدید دیگر، پشت صفحه می گوید مستحب است این جا می گوید واجب، در حالتی که هر دو روایت هم حَجَّةُ الْاِسْلَام دارد، این که نشد! یک بام و دو هوا که ما نداریم، اگر حَجَّةُ الْاِسْلَام است خب این جا هم بگویید: **يَجِبُ عَلَيْهِ**.

تو که داری تأویل می کنی تا آخرش برو. اگر امام صادق هم بیاید ده تا قَسَم حضرت عباس بخورد؛ که واجب است. شما می گوید منظور استحباب است؟! امام باید تجدید نظر کند، استغفرالله. این روایت موسی بن قاسم، همین مسأله است.

البته کتاب مرحوم شیخ طوسی کتاب بسیار مهمی است و کتاب تهذیب کتابی است که هیچ طلبه‌ای غنی و بی‌نیاز از این کتاب نیست. بسیار کتاب مهمی

است و روایاتی را هم که خود مرحوم شیخ جمع کرده - خدا رحمتش کند- بسیار از نظر دسته بندی در روایات خیلی کتاب مفیدی است. مرحوم آقا هم خیلی به بنده توصیه می کردند یکی از مبسوط شیخ و یکی از تهذیب شیخ هیچ وقت شما غافل نباش.

نظیر این قضیه روایت علی بن ابی حمزه از ابی بصیر است که ظاهراً ایشان دیگر در این جا نیآورده ولی روایت دیگر بنده دیدم غیر از این که راجع به کسی که از طرف دیگری نیابتاً برود که روایتش در وسائل است. خب این هم یکی از افرادی است که در این جا باز باید حجتش را اعاده کند، دیگر از افراد خب راجع به اُمّ ولد هم که گفتیم، دیگر از افرادی که باید حجتشان را اعاده بکنند افراد مخالف و یا ناصب هستند. روایت می فرماید که روایت از کافی است که نصفش را خواندیم که «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحَبَّهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدُ كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ وَكَذَلِكَ النَّاصِبُ» حضرت در ادامه خودشان می فرمایند که: ناصب «إِذَا عَرَفَ» وقتی که این مُتنبه بشود، مستبصر بشود «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» حج را باید انجام

بدهد «وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ» اگر چه قبلاً حج را انجام داده است.

این جا مرحوم شیخ این روایت را حمل بر استحباب کردند خیلی جای تعجب است! یعنی این هم از آن قبیل است، دیگر حمل بر استحباب شده در حالتی که فعلیه دلالت بر وجوب می کند، بر اوست. دلالت بر وجوب می کند حال این که چطور دلالت بر استحباب می کند ایشان این مسأله را این طور توضیح می دهند و می فرمایند که: «مَحْمُولٌ عَلَى الْإِسْتِحْبَابِ لِأَنَّهُ مَتَى حَجَّ فِي حَالِ كَوْنِهِ مُخَالَفًا فَقَدْ أَجْزَاهُ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ» وقتی که در حال خلاف و در حال مخالفت با اهل بیت و مخالفت با مکتب اهل بیت انجام بدهد حَجَّةَ الْإِسْلَامِ را انجام داده پس بنابراین حضرت می فرمایند: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» این معنایش این است که استحباب دارد؟!!

روایتی که در این جا دلالت بر استحباب می کند و به فرمایش ایشان صحیح است و دلالت بر استحباب هم دارد حالا ما یک توضیحی در این جا خواهیم داد، روایت صفوان است از «مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ» قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَ

هُوَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ» مخالف است، از عامه است  
 «ثُمَّ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَالدَّيْنُونَةَ بِهِ عَلَيْهِ حَجَّةُ  
 الْإِسْلَامِ أَوْ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ فَقَالَ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ»  
 حضرت می فرماید که: فریضه اش را انجام داده «وَلَوْ  
 حَجَّ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ»<sup>۱</sup> اگر این دوباره حج را انجام  
 بدهد بهتر است من این طور خوشم می آید.

حضرت می فرمایند: من این طور خوشم می آید  
 که این حجتش را دوباره انجام بدهد، ولی فریضه اش  
 را انجام داده است. «قَالَ وَ سَأَلْتَهُ عَنْ رَجُلٍ وَ هُوَ فِي  
 بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبٍ مُتَدَيِّنٍ ثُمَّ  
 مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ يَقْضِي حَجَّةَ الْإِسْلَامِ  
 فَقَالَ يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ» قضا بکند بهتر است، آن جا  
 می فرماید: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» این جا می فرماید: «يَقْضِي  
 أَحَبُّ إِلَيَّ» این معنایش چیست؟ همان طور که  
 مرحوم شیخ می فرماید در این جا معنای استحباب  
 است.

«وَقَالَ كُلُّ عَمَلٍ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي حَالِ نَصْبِهِ وَ  
 ضَلَالَتِهِ ثُمَّ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَرَفَهُ الْوَلَايَةَ فَإِنَّهُ يُؤْجَرُ  
 عَلَيْهِ» تمام کارهایی که انجام داده نماز، روزه  
 انفاقاتی که کرده اعمالی که انجام داده تمام است.

۱ - التهذيب ج ۵ ص ۹.

«إِلَّا الزَّكَاةَ فَإِنَّهُ يُعِيدُهَا» چرا؟ «لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ  
مَوَاضِعِهَا لِأَنَّهَا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ وَالْحَجُّ وَالصِّيَامُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ» این روایت، روایت صریح  
است. در این روایت صریح حضرت می فرمایند که  
قضا بر او نیست، چون مخالف است قضا ندارد.

البته این که حضرت در این جا می فرمایند که لَوْ  
أَنَّ رَجُلًا مَعْسِرًا يَقْضِي الْحَجَّ فِي أَيْنَ جَاءَ مَرْحُومٌ شَيْخٌ  
أَزْ أَنْ جَاءَ كَمَا أَنَّ هَذِهِ رَأَتْهُ فِي بَيْتِهِ وَ أَمَّا  
[گفته] این معلوم می شود که آن حج بعدی رَجُلًا  
مَعْسِرًا حَجَّ اسْتِحْبَابِي بُوَدَّهَ اسْت. چون حضرت  
أَرَدَفَهُ بِنَاصِبٍ؛ بعد از حج معسر و بعد حج ناصب  
می فرماید که: فعليه الحج. شیخ آمده این را یکی از  
ادله برای حج استحباب شمرده است، منتهی  
حضرت در روایت بعدی فقط ناصب را توضیح  
دادند و گفتند کسی که مخالف است أَحَبُّ إِلَيَّ يَا دَرَّ  
روایت بعدی دارد اَنِّي لَأَكْرَهُ ذَلِكَ - حالا امروز شاید  
دیگر فرصت نشود - لَأَكْرَهُ ذَلِكَ مِنْ أَنْ حَجَّ كَمَا قَبْلًا  
انجام داده خوشم نمی آید. یا این که حضرت  
می فرماید: اَنِّي أَحَبُّ أَنْ يُعِيدَ أَحَبُّ أَنْ يَحْجَّ.

این مسأله دلالت بر این مطلب ندارد. و ما  
نمی توانیم این را حمل بر استحباب کنیم چرا؟! چون

ممکن است که دو مورد مختلفه النوعیه و متفقۀ و  
المشترکة الجنسیة از عبادت واحد در یک سیاق  
واحد قرار بگیرد، در حالی که هر کدام از اینها نسبت  
به فصل ممیز خود دارای اختلاف باشند.

تلمیذ: تشخیص این موارد که اختلاف موضوع  
پیدا می شود، موارد خاصی دارد؟

استاد: خب این را انسان باید خودش بفهمد و از  
میان قرائن و از خود روایات باید در بیاورد که در  
این جا کدامیک از اینها مشمول کدام نوع تکلیف  
است. مثلاً فرض بکنید در خیلی از روایات داریم «وَ  
قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَلَا  
إِقَامَةٌ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا اسْتِئْذَانٌ الْحَجَرِ وَلَا دُخُولُ الْكَعْبَةِ  
وَلَا الْهَرَوَلَةُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَا الْحَلْقُ إِنَّمَا  
يُقَصَّرْنَ مِنْ شُعُورِهِنَّ»

چون زن اصلاً تکلیف ندارد، بعضی از اینها  
خب کراهت دارد، کراهت شدید دارد، بعضیها  
کراهت دارد، بعضیها به صرف رفع قلم است. به  
موارد مختلف انسان از قرائن دیگر و جاهای دیگر  
می تواند خصوصیات فردی هر مورد را در این جا  
مشخص کند.

ولی در آن چه که خود نفس این روایت در مقام  
بیانش است فقط آن حکم مشترکش است که؛ رفع  
تکلیف الزامی است، فقط به این منوال. حالا این رفع  
تکلیف الزامی، چه برجای آن می‌نشیند، حرام  
می‌نشیند، کراهت می‌نشیند، یا مباح. این سه تا را از  
جای دیگر انسان بایستی که اثبات کند.

اما نظایر این روایات هم داریم، البته راجع به این  
روایت فردا صحبت می‌کنیم، به این شکل رها  
نمی‌کنیم. حالا نوبت فقها هم می‌رسد صاحب  
جواهر و این‌ها را ببینید.

باید این قسم بحث کرد؛ که اول بیاید روایات  
را ببینید، آن چه را که از روایات می‌فهمید چیست؟  
اصلاً فرض کنید تا به حال فقیهی نیامده، تا به حال  
هیچ صاحب نظری نیامده، صاحب رأیی نیامده  
است.

ما مکلف نیستیم که از اول ببینیم شیخ طوسی چه  
گفته! شیخ طوسی هم مثل ما بود فرقی نداشت. ما  
مکلف نیستیم که ببینیم فرض کنید علامه و این‌ها  
چه گفتند. آن چه که ما تکلیف داریم و یک مجتهد،

اول چشمش را می اندازد به آیه قرآن و روایت، تمام شد. ببینید که از آیات قرآن و روایات، نسبت به این مسأله چه استنباط می کند.

وقتی مطلب برایش روشن شد حالا می رود به تقریرات جواهر باشد، مستمسک و امثال اینها از کتب فقهیه مثل حدائق - حدائق را حتماً مطالعه کنید، همراه با جواهر - را می بیند. تازه آن وقت وقتی نگاه کرد به کیفیت استدلال آنها، یک میزان دستش می آید که هر کدام از اینها در چه درجه‌ای از معرفت و رشد قرار دارند، هر کدامشان چطوری هستند.

و این از اول یک مسأله خلافی بوده است. بارها من خدمت رفقا می گفتم تأسیس اصل‌هایی که در آمده معلوم نیست کدام آدم بی‌کاری آمده اینها را درست کرده است. قبل از اینکه مسأله‌ای درست بشود روایت آمده تمام اینها را بیان کرده است.

همه اینها تحریف ذهن است. یک مجتهد وقتی نگاه می کند باید از همان مجرای صحیح؛ صاف ذهنش را بدوزد به روایت که امام علیه السلام



می فرماید. وقتی که مطلب را فهمید، مسأله را فهمید،  
و متوجه شد قضیه چیست، حالا ببیند دیگران چه  
برداشتی کردند، شاید دیگران به یک مطلبی رسیدند  
که ما نرسیده باشیم، شاید دیگران یک جهتی در  
ذهنشان هست، چه عیب دارد آدم برود و ببیند که  
مثلاً آنها هم در این قضیه چه نظر داشتند، ولی باید  
از اول بار خودش را از همین روایت ببندد دیگر مسأله  
برایش تمام باشد، آن وقت مجال برای بحث هست.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ